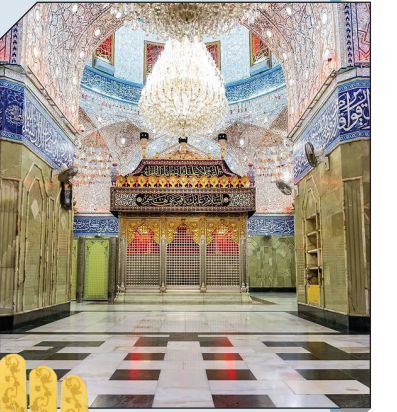


عالم

سرقت پنجه طلای حرم حضرت عباس ع و توبه یک لوطی



نام: محمد عظیم
لقب: لوطی عظیم
محلّه: پامنار
محلّه پامنار و حوالی اش
پسر از قصه مردانی است که
زندگی شان سراسر درس و پند
بود، به خصوص لوطی های محلّه که
بر خلاف بزن بهادرها رفتار و کرداری
نیک پیشه کرده و مردمدار بودند.
لوطی هایی همچون لوطی اکبر خان
پامناری و لوطی نایب و... در این میان
مردانی هم بودند که لوطی مسلک بودند، اما
گاهی خطای می کردند و از راه حق یا پس
می کشیدند. قصه لوطی عظیم هم حکایت
چنین مردانی است که از فرش به عرش
رسیدند، دل از دنیا و لذت هایش بریدند و
خداترس شدند. لوطی عظیم را از لوطی های
نیک روز گارش می دانند. اما قبل از اینکه او
این لقب نیک را برای خودش ماندگار کند
خطا کرده و پا را کج گذاشته بود. حکایتی
که در کتاب «کرامات العباسیه» نقل شده
است حکایت کرامات حضرت عباس (ع) است
و جالب اینکه یکی از حکایت ها شامل حال
همین لوطی عظیم می شود. روزی او به زیارت
حرم حضرت عباس (ع) می رود و شیطان
وسوسه اش می کند و پنجه طلای ضریح را
می دزدد. چندین بار قصه فروش پنجه طلا
را می کند، ولی هر بار ترس همه وجودش را
پری می کند. مردی که پیگیر حالش شده بود،
می پرسد دنبال چه می گردی؟ لوطی عظیم
نداقت، دسته عزاداری او بزرگ ترین و پرشور ترین
دسته تهران بود. او سعی می کرد لوطی گری را با مرام
و عیاری پیوند بزند. زمان شروع عزاداری تعدادی
لوطی بلندقد را جلو خیابان می گماشت تا مبادا
سرباز و نظمیّه وارد شود. باشگاه ورزشی معروفی
به نام باشگاه «مردان» داشت که در نزدیکی انبار گندم بود.
هر کس وارد باشگاه مردان می شد یا مرد مردستان بود یا
مردانگی را می آموخت. آنجا محفلی بود که لوطی ها دور هم
جمع می شدند و برای کار نیک گلریزان می گرفتند تا دستگیر مردم باشند. خیلی از لات ها
و پهلوانی نیک رفتار می شود.



حقایق درباره سلسله مراتب و آزمون های جالب و عجیب و غریب ورود به جرگه لوطی های تهران دیروز

مرامنامه نانوشته داش ها و باباشمل ها

جماعت لوطی ها برای خود مرامنامه ای نانوشته مبتنی بر نکات اخلاقی و انسانی داشتند. در تهران قدیم، لات هایی که توبه می کردند و تغییر و تحولی در زندگی شان ایجاد می شد نیز با پایز گشت به مرام لوطی گری، خود را ملزم به رعایت این موازین، اصول فتوت و جوانمردی می دانستند. در ادامه به جالب ترین نکات از مرام، مسلک، سلسله مراتب لوطی ها و آداب و آزمون های جالب و عجیب و غریب ورود به این جرگه پرداخته ایم.

تعصب محلّه ات را بکش!

لوطی ها انگار که گروه و دار و دسته ای
سری باشند، آدم های عادی را میان خود
راه نمی دادند. اگر کسی می خواست در جرگه
لوطی ها حساسیت کنند باید نکات اخلاقی ویژه آنها
را رعایت می کرد. از جمله اینکه باید به بزرگ تر
احترام می گذاشت، هوای نیاز مندان محلّه را
می داشتند و از همه مهم تر اینکه باید تعصب
محلّه اش را می کشید.

فقط رک و راست گویی

آن لوطی که می خواست پهلوان
محلّه باشد باید سادگی پیشه می کرد، با
کوچک ترها مهربان می بود، در زندگی قید
مادیات و مال اندوزی را می زد. در لافچه سخن
نمی گفت و حرفش را رک و راست بیان
می کرد. از آن مهم تر آنکه برای امرار
معاش باید روی پای خود می ایستاد.

لوطی های مایه دار

لوطی ها صر فا از طبقه متوسط و یا
ضعیف اقتصادی نبودند. حتی برخی
از اعیان، اشراف و تاجران هم مراحل
ورود به جرگه لوطی ها را طی می کردند و
به درجه داهی می رسیدند؛ مانند حاجی
کاظم ملک التجار که در جوانی به مقام
داهی رسید و یا شاهزاده عزیز، نواده
موبدالدوله که به مقام باباشملی
دست یافت.

به کمربند حرقسم!

لوطی ها شیفته حضرت عباس (ع) و
حر بودند. آنها فداکاری و جوانمردی این دو
بزرگوار را سر لوحه قرار می دادند و به گونه ای
این صفات با سادگی و بی آلتی این قشر
تناسب داشت. به دلیل همین ارادت و علاقه
بود که لوطی ها معمولاً به حضرت عباس (ع)
و کمربند حرقسم می خوردند.

۳

قانون کلیدی

در مرام لوطی ها نبود که
حرف درشت دیگران را بی جواب
بگذارند. در این جرگه آنها باید
حاضر جواب باشند و از حق شان کوتاه
نیابند. رفیق بازی هم نقطه کانونی
مرامنامه آنها بود. یعنی اگر رفیق به
دردمسر می افتاد باید از مال و جان
مایه می گذاشتند تا رفیق از
مهلکه بگریزد.

نذر نادمان

لوطی ها و به ویژه لوطی های توبه کار
نه تنها پای ثابت مراسم سینه زنی و عزاداری
اباعبدالله (ع) بودند، بلکه روزگاری مراسم
سیاه پوشان طاق نماهای تکیه ها و سیاه پوش کردن
محلّه ها به دست آنها انجام می شد. حتی برخی از
لوطی ها هزینه طاق نمای تکیه ها را با زنتی که در
دل داشتند تقبل می کردند.

خوشامدگویی به تازه وارد ها

باب ورود به جرگه لوطی ها برای همه باز
بود اما یک آدم عادی فقط با رعایت موازین
اخلاقی و اجرای مو به موی مرامنامه نانوشته
لوطی ها بود که می توانست وارد گروه شود.
ورود به این جرگه تازه اول کار بود، چون
لوطی گری هم مراحل و طبقاتی داشت.

۷

وصله

لوازم اختصاصی لوطی ها،
ظاهر آنها را از آدم های عادی
جدا می کرد. آنها یک جام برنجی
کرماتی، یک دستمال ابریشمی کاشانی،
یک چاقوی اصفهانی، یک جفت کانونی
تخت نازک، یک چغیر بی سوسه بزی و یک
با آلیالو، یک زنجیر بی سوسه بزی و یک
شال داشتند که به صورت لام الف لا
دور کمر بسته می شد.

اندر احوالات (نالوطی ها)

لوطی ها به غیرت خود می بالیدند و غیر
از خود شسان را نالوطی خطاب می کردند.
در نگاه آنها نالوطی ها افرادی بی غیرت یا به
زبان خودشان «پنطی» نام داشتند. پس
هیچ لوطی ای نباید در مقابل پنطی ها و
بی غیرت ها ضعف نشان می داد و کرنش
می کرد.

۱۵

باباشمل

در تهران ۱۵۰ سال پیش، ۱۵ باباشمل
زندگی می کردند. باباشملی بالاترین
مرتبّه لوطی گری بود. کسی باباشمل و یا
بزرگ لوطی های محلّه می شد که مرام نامه
اخلاقی را مو به مو رعایت کرده باشد. هر
محلّه فقط می توانست یک باباشمل داشته
باشد؛ چون باباشملی جایگاهی بود که
همه داش ها و لوطی ها به آن احترام
می گذاشتند و حرف آخر را او
می زد.

۳۰

دور

اگر یک جفاله مشدنی ۳۰ دور دور
چال حوض شنا می کرد، ۱۰ پسر جلوکیاب
را یکجا می خورد و با یک سینی بر از توت را
بی آنکه زمین بگذارد از کن به تهران می آورد
و نیز در چند امتحان عجیب دیگر هم قبول
می شد، جواز لازم برای ارتقا به مرتبه داهی
یا داش مشدنی را کسب می کرد.



شغل های مجاز

لوطی ها مجاز نبودند در شغل و
پیشه ای برای گذران زندگی انتخاب
کنند. در مرام آنها نبود برای امرار معاش
سراغ مشاغلی چون دلاکی، حملی، حلاجی
و مفتی گری بروند. در میان مشاغل، لوطی ها
بیشتر سراسر از توت فروشی، و فرقه سازی،
دیوغ فروشی، طبق کشی، دکان داری و
میوه فروشی می رفتند.



نام: صالح
لقب: لوطی صالح
محلّه: حوالی بازار تهرآن

استجابت دعای لوطی دلشکسته

تنبکش را به دست گرفته بود و در بازار چه
می خرید و گریه کنان می خواند: «تم نم باران به
می خواران خوش است / رحمت حق بر گنهکاران
خوش است.»

بی درنگ باران شروع به باریدن کرد و مردم کوچه و
بازار که از قحطی بی تاب شده بودند و قصد نماز باران
کرده بودند، هاج و واج لوطی صالح را نگاه می کردند.
آنچه خواندید نقلی مشهور است. اما تعجب مردم
بیشتر از چه بود؟ می گویند لوطی صالح اهل خلاف
بود. پایش به دربار آقا محمدخان قاجار باز شده بود
و گویی جاسوس دربارش هم بود. همنشین با
آقا محمدخان و درباریان از او مردی زور گو ساخته
بود. هر چند دستمزد خوبی از این خوش خدمتی
نگرفت و در مجلسی که شاه نشسته بود بعد از
شوخی دربار برادر آقا محمدخان مورد غضب شاه
قرار گرفت و قرار شد غرامت بدهد. لوطی صالح پول
را داد، ولی شاه گفت دماغش را ببرند. خلاصه که
دماغ لوطی صالح بریده می شود و شاه به تمسخر
به او خطاب می کند که برود در جوار حرم یک
معصوم بست بنشیند. او هم که نمی خواهد دوباره
مورد غضب شاه قاجار قرار بگیرد چنین می کند.
رفتارهای صالح بالا و پایین زیاد داشت. یک روز
خوب بود و روز دیگر زور می گفت. پر خاشاگری
می کرد و بد و بیراه از زبانش
جاری می شد. گاهی هم
سر عقل بود و دستگیر اهل
محل می شد. روزی او در
حالت از خود بی خودی از
کوچه ای می گذشت که اهل
منبری را دید. گفت تا برایش
روضه بخواند. مرد راضی
نشد و لوطی خودش روضه
امام حسین (ع) خواند و بعد
هم های گریه کرد. بعد نقل
است که بعد از آن، از دنیا
می رود. کوچه ای که او در
آنجا خانه داشت همچنان
وجود دارد و به نام گذر
لوطی صالح مشهور است.



لوطی های بزن بهادر را حامی مشروطه کرد

لوطی سردمدار اگر چه با مرام
و عیار بود، اما نسام او در قیام
مشروطه به یادگار ماند.
بیشتر لوطی ها در گذر تاریخ

باز پیچه قدرتمندان می شدند، اما لوطی سردمدار نه تنها
خودش را از این معرکه بیرون کشید، که بانی خیر شد تا
لوطی های دیگر محلّه هم باگیر سیاست نشوند. آن روزهای
مشروطه، زمانی که مشروطه خواهان و سلطنت طلبان
دست به گریبان می شدند، گروهی به نام «سیلاخورها»
بودند که سعی داشتند زمین و زمان را به هم بریزند.
پاتوق شان هم حوالی میدان اعدام بود. آذیت و آزار شان حد
و اندازه نداشت. زمانی بی حرمتی گرفته تا خرد و خراب کردن
دکان ها و به آتش کشیدن گاری ها. در این اوضاع و احوال
لوطی سردمدار دوستانش را جمع می کند و راهی میدان
اعدام می شوند. آنها قمه و چاقو به دست می گیرند، البته نه به
نیت ریختن خون، بلکه برای ایجاد رعب و وحشت و پراکنده
کردن لات های اوباش. حتی لوطی های بدخلق و بزن بهادر را
هم توجیه کرده بود تا جلو در معازره مردم بایستند و از خانه ها
و دکان ها مراقبت کنند.



نام: اسماعیل رضایی
لقب: حاج اسماعیل
محلّه: امین السلطان

رفیقی که الگوی عیاری بود

اسماعیل رضایی، رفیق ۲۰ ساله
طیب حجاج رضایی بود؛ آن قدر
این رفاقت عمیق بود که همه فکر
می کردند برادر یا پسر عمو هستند،
در صورتی که هیچ نسبت فامیلی
بین این دو دوست نبود. منش و
اخلاق حاج اسماعیل آن قدر سر
زبان خاص و عام بود که طیب به
دوستی با او افتخار می کرد. او عیار
بود و به معنای واقعی لوطی گری
را به نمایش می گذاشت؛ هر چند
عندهای معتقدند او به واسطه
رفاقت با طیب در گروه لوطی ها
قرار گرفت. هر چه بود رفاقت او بر
توبه طیب بی تأثیر نبود. خیلی ها
از کارهای خیر او انگشت به دهان
می ماندند. حاج اسماعیل همراه طیب در سحرگاه
۱۱ آبان ۱۳۵۱ در میدان تیر مسگر آباد اعدام شد و
لقب شهید را نیز به القاب نیک خود افزود.

میانگیری در نزاع های خونین

عباس خدابخش در چهارراه معین السلطان
محلّه شاپور به دنیا آمد ولی در محلّه جوادیه
زندگی کرد و به شغل قصایی مشغول بود.
به همین خاطر هم به عباس قصاب معروف
شد. او به خاطر مرام و رفتار پهلوانی اش
با بسیاری از افراد محل ارتباط داشت و
حرفش برایشان حجت بود. به همین خاطر
صحبت هایش روی آدم های کج خلق و
ناآرام تأثیر می گذاشت و از کردار بدشان نادم
می شدند. همین موضوع باعث شد تا راه و
نیم تکی را برای ادامه زندگی شان در پیش
بگیرند. علی خدابخش، پسر حاج عباس خدابخش،
در باره مرام و منش پدرش، می گوید: «دست
به خیر داشت و به همین خاطر بیشتر پیشقدم
آشتی کنان های بزرگ بود. دعوی بزرگی در تهران راه افتاده و قرار بود آدم های
زبانی با هم درگیر شوند. پدرم مطلع شد و باوجود اینکه مادرم در بیمارستان
برای وضع حمل بستری بود، رفت و میانگیری کرد و آشتی کنان راه انداخت.
بعدها در جواب به مادرم که از نبودش گله کرد، گفت: «اگر نمی رفتم و وساطت
نمی کردم، یک عده کشته می شدند.»



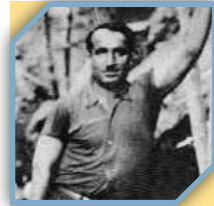
نام: عباس خدابخش
لقب: عباس قصاب
محلّه: جوادیه



آداب سر به راه کردن مردان سرکش

مرام و روش لوطی گری تهران قدیم با لات ها و اوباش زمین تا آسمان فرق داشت. لوطی های جوانمرد زور بازو و اعتبارشان را برای
خدمت رسانی به اهالی محل به کار می بردند. در این بین، آنها به نوعی الگوی مجسم مردمانگی به حساب می آمدند و چه بسیار لات های
بزن بهادر و خلاف را سر به راه می کردند.

اصغر شاطر و باشگاهی که جوانمرد پرورش می داد



نام: اصغر بنیایی
لقب: اصغر شاطر
محلّه: میدان شاه

اصغر بنیایی، معروف به اصغر شاطر، از لوطی های با مرام
دوران حکومت پهلوی اول بود. همان روزها که کسی
اجازه هیئت داری و عزاداری برای امام حسین (ع)
نداشت، دسته عزاداری او بزرگ ترین و پرشور ترین
دسته تهران بود. او سعی می کرد لوطی گری را با مرام
و عیاری پیوند بزند. زمان شروع عزاداری تعدادی
لوطی بلندقد را جلو خیابان می گماشت تا مبادا
سرباز و نظمیّه وارد شود. باشگاه ورزشی معروفی
به نام باشگاه «مردان» داشت که در نزدیکی انبار گندم بود.
هر کس وارد باشگاه مردان می شد یا مرد مردستان بود یا
مردانگی را می آموخت. آنجا محفلی بود که لوطی ها دور هم
جمع می شدند و برای کار نیک گلریزان می گرفتند تا دستگیر مردم باشند. خیلی از لات ها
و پهلوانی نیک رفتار می شود.



نام: مهدی کربویی
لقب: مهدی قصاب
محلّه: سرپولک

سلیبی مهدی قصاب، دزد را آدم می کرد، برایش دوست و دشمن هم
نداشت. هر کس کار بدی می کرد، باید تاوانش را می داد.
خبر رسید که برادرش از معازره گزرفروشی گز می دزدد، وقتی خود گزفروش هم گله
کرد، مهدی قصاب سلیبی محکمی حواله صورت برادرش کرد تا ادب شود. برادرش
هم دیگر سمت دزدی نرفت.